



افشین علاء مصاحبه با شاعر

به نام «یک عالم پروانه». همچنین، مجموعه شعر دیگری - برای نوجوانان - زیر چاپ دارد. درخواست ما را برای یک گفتگو پذیرفت که حاصل آن را می‌خوانید.

■ از آغاز شاعریتان بگویید. از چه زمانی شعر گفتید و از کی آن را جدی گرفتید؟

□ به نظر من آغاز شاعری یک شاعر به شروع زندگی او برمی‌گردد. برای من

بسیار جوان است - تنها بیست سال دارد - اما بدون اغراق یکی از موفقترین شاعران کودک و نوجوان روزگار ماست. افشین علاء در نور به دنیا آمده است و سالهای شاعریش اندک، اما بسیار پربار بوده است. گذشته از مطبوعات ویژه کودک و نوجوان، از او سه مجموعه شعر به نامهای «گل، آینه، قرآن»، «چکه چکه اشک» و «خوش به حال ماهیها» به چاپ رسیده است. و نیز، مجموعه شعر - برای کودکان -

جدی گرفتن شعر بر می‌گردد به آغاز دورهٔ نوجوانی. فکر می‌کنم وقتی که دوازده سالم بود، تصمیم گرفتم که «شاعر» باشم. از آن زمان شروع کردم به خواندن و کسب تجربه.

■ شما را بیشتر با شعر کودک و

نوجوان می‌شناسند. چرا بیشتر، برای

کودکان و نوجوانان شعر می‌گویید؟

□ من نمی‌خواستم این‌طور باشد. حتی در کودکی، وقتی که شعر می‌گفتم کلمه‌های قلمبه‌سلمبه بر زبان می‌آوردم. شاید روی آوردن من به شعر کودک، تصادفی بوده است. در آغاز نوجوانی در شرایطی قرار گرفتم که شعرهای «کیانوش» و شاعرانی که بعد از ۵۷ برای بچه‌ها شعر سروده‌اند، بیشترین حجم مطالعه‌ام را تشکیل می‌داد. خواه‌ناخواه خوشم آمد و به تقلید از آنها پرداختم. گرچه خودم هنوز بچه بودم، اما تصمیم گرفتم برای بچه‌ها شعر بگویم.

می‌بینید که با تصادف و تقلید شروع شد، اما کمی که گذشت، احساس تعلق کردم. کم‌کم فهمیدم در این زمینه توانایی دارم و می‌توانم حرف بزنم. مهمتر از همه علاقهٔ روزافزونی بود که به ادبیات کودک پیدا کردم. بنابراین موضوع تصادف و

که این‌طور بوده است. آن حسهای متفاوتی که همیشه با یک شاعر هست، تا آنجایی که یادم می‌آید با من بوده است. البته وقتی که خیلی کوچک بودم شعر نمی‌گفتم، اما حال و هوایی داشتم که آن را جز یک حال و هوای شاعرانه، چیز دیگری نمی‌توان نامید. من فکر می‌کنم تمام انسانها در دوران کودکی‌شان شاعر بوده‌اند، حتی آدمهای بد. مگر نه اینکه در کودکی، حسها در نهایت زلالی و اصالت بروز می‌کنند؟ شاید آدمها در دوران کودکی‌شان هیچ شعری نگفته باشند، اما زندگی آنها در کودکی، خواه‌ناخواه شاعرانه بوده است. به هر حال از آنجایی که من در شعر برای حس اصالت بیشتری قایلم، دوران کودکی را یک دوران کاملاً شاعرانه می‌دانم. چرا که حسها در این دوران، همان‌طور که گفتم زلال‌تر و زلالند؛ هر چند هنوز با اندیشه آمیخته نشده‌اند.

اما آغاز شعر گفتن من به دو لحاظ به همان دوران کودکی باز می‌گردد. یکی از همین نظر که عرض کردم و دیگر اینکه من در هفت - هشت سالگی شعر می‌گفتم. اگرچه، چیزهای سروده‌های آن زمان در خاطر من نیست ولی کارهای منظوم زیادی داشتم. اما برای من شروع

تفاوت شعر کودک و شعر نوجوان در

چیست؟

□ یک کاسه کردن شعر کودک و نوجوان مثل این است که بچه‌های یک کودکستان را با بچه‌های دوره راهنمایی در یک فضای آموزشی قرار بدهیم. کودک و نوجوان دو مخاطب جداگانه هستند که هر یک ویژگیهای خاصی برای خود دارند. منتهی وجوه اشتراک زیادی هم دارند که مهمترین آنها در بزرگسال نبودن است. شاید همین خصیصه باعث شده است که بیش از حد این دو گروه سنی را در کنار هم قرار دهیم. به هر حال شعر کودک و نوجوان با هم فرق دارند و فرق آنها باید احساس شود. این که معلوم نباشد شعری برای کودک سروده شده یا برای نوجوان، شاید زاده ضعف آن شعر باشد. نمی‌دانم، به هر حال من تصویری برای خودم دارم که به وسیله آن مرز شعر کودک و نوجوان را می‌توانم تشخیص بدهم.

الآن برایتان توضیح می‌دهم. ببینید،

من برای روشن شدن این موضوع، لحن یک کودک را هنگام صحبت کردن در نظر می‌آورم. همین‌طور لحن یک نوجوان را. حتماً می‌دانید که فرقی محسوس بین لحن این دو وجود دارد. حرف زدن یک

تقلید به زودی منتهی شد و احساس کردم قدم در راهی نهاده‌ام که باید می‌گذاشتم. خوب است این را هم بگویم که شاید قویترین عاملی که به تدریج مرا در این راه مصمتر می‌کرد - و می‌کند - این بود که من به کودکی از دست‌رفته‌ام بسیار متکی هستم. حسرتی که برای آن روزها دارم واقعاً استخوانسوز است. نه شعار می‌دهم و نه اغراق می‌کنم. من هنوز هم دارم با کودکی‌هایم زندگی می‌کنم. در کودکی آدم‌طور دیگری می‌بیند، طور دیگری بو می‌کشد، طور دیگری از همه چیز لذت می‌برد. من آن قدر دلم برای بچگی‌هایم تنگ می‌شود که گاهی احساس می‌کنم سینه‌ام گنجایش این حسرت را ندارد.

بگذریم. بنابراین در فضایی قرار

گرفتم که هم زمینه برای شاعر کودک و نوجوان بودن داشتم، هم علاقه، هم حس، هم (با عرض معذرت) توانایی. پس چرا کار کودک نکنم؟

■ معمولاً شعر کودک و شعر نوجوان

را در کنار هم مورد بحث قرار می‌دهند. اما بی‌گمان بین این دو نوع شعر علاوه بر وجوه تشابه، وجوه تمایزی نیز وجود دارد. به نظر شما

پسربچه ۸ ساله را با یک پسربچه سیزده - چهارده ساله مقایسه کنید. البته من فعلاً به دایره واژگانی کاری ندارم. بماند که بچه هشت ساله دامنه محدودتری از لغات را به کار می‌برد. منظور من فعلاً لحن، لهجه، تَن صدا و این جور چیزها است. در نظر بیاورید و با هم مقایسه کنید. ببینید چقدر فرق هست. من که فرق زیادی حس می‌کنم. لااقل آن قدر هست که به خوبی آن دو را از هم متمایز کند. حالا می‌گویم لحن شعری که برای کودک سروده می‌شود باید به همان اندازه با لحن شعری که برای نوجوان سروده می‌شود فرق داشته باشد.

این عمده‌ترین وجه تمایز این دو تا است. البته همان‌طور که گفتم مسأله دایره واژگانی و خیلی چیزهای دیگر هم هست که من به آنها نمی‌پردازم. امیدوارم همین کافی باشد.

■ حال می‌خواهیم بدانیم بین شعر

نوجوان و شعری که برای مخاطب

بزرگسال سروده می‌شود چه تفاوتی

وجود دارد؟

□ به این سؤال هم می‌شود به روال سؤال

قبلی پاسخ داد. یعنی همان موضوع لحن

را پیش کشید. اما ترجیح می‌دهم از

زاویه دیگری مطرح شود. اجازه بدهید قبل از اینکه به تفاوت بین شعر بزرگسال و شعر نوجوان بپردازیم، سؤال را طور دیگری فرض کنیم. حالا فرض کنیم علی‌رغم اینکه گفتم شعر کودک و نوجوان فرق زیادی با هم دارند، با تکیه بر وجه مشترک مهمی که عرض کردم (بزرگسالانه نبودن)، این دو در کنار هم قرار دارند. اول سؤال را این‌طور مطرح کنیم که فرق بین شعر کودک و نوجوان و شعر بزرگسال چیست؟ (با این فرض که شعر کودک و نوجوان یکی است.)

ببینید، عمده مسأله اینجا است که ما وقتی می‌خواهیم شعر بزرگسال بگوییم، با مخاطب خودمان تفاهم کامل داریم. اما در کودک و نوجوان، درست برعکس است. یعنی اینجا عدم تفاهم کامل با مخاطب، مسأله عمده است. آن چیزی هم که کار شاعر کودک و نوجوان را از دیگران متمایز می‌کند - و اگر درست بگوییم، سخت‌تر می‌کند - همین خصیصه است. تفاهمی که عرض کردم بین شاعر بزرگسالان با مخاطبانش وجود دارد در همه زمینه‌هاست، و عدم تفاهم در اینجا نیز در همه زمینه‌هاست. یعنی چه در حس، چه در سوز، چه در فرم و چه در دایره واژگانی. این عدم تفاهم، منشاء

کودکانه یا نوجوانانه به تو دست داد، آن وقت می‌بینی که می‌توانی هم محدود باشی و هم طبیعی حرف بزنی.

■ تا اینجا شعر کودک و نوجوان را کنار هم قرار دادید. حالا اگر دوباره این دو را از هم جدا کنیم، برمی‌گردیم به سؤالی که قبلاً طرح شد. در مورد تفاوت شعر نوجوان و شعری که برای مخاطب بزرگسال سروده می‌شود حرف بزنید.

□ این بحث دیگری است. در مورد شعر نوجوان — به طور خاص — باید بگویم که وضع فرق می‌کند. قبلاً به مسأله عدم تفاهم اشاره کردم. حال باید بگویم که در گروه‌های سنی کودک و نوجوان، هر چقدر به طرف بالا می‌رویم، از عدم تفاهم کم می‌شود و این طبیعی است. در اینجا با مخاطب بزرگتر و آگاهتری روبرو هستیم. اما توجه داشته باشید که محدودیتها از بین نمی‌رود، بلکه شکل دیگری به خود می‌گیرد. به هر حال مخاطب ما بزرگسال نیست، بلکه تنها — به قول یکی از عزیزان — در سنینی است که پلی بین کودکی و بزرگسالی او است. بنابراین فکر می‌کنم مسأله کمی پیچیده‌تر از شعر کودک می‌شود. اینجا

یک سری محدودیت‌هایی می‌شود که شاعر، خواه ناخواه باید به آن محدودیتها پایبند باشد. اینجا به نکته ظریفی می‌رسیم و آن رمز موفقیت شاعر کودک‌کان و نوجوانان است که با همین محدودیتها پیوند خورده است. رمز موفقیت یک شاعر این است که با وجود قیدها و محدودیت‌هایی که خاص کار او است، بتواند طبیعی حرف بزند. یعنی تصنع در کار او احساس نشود. این کار، خیلی سخت اما بسیار ضروری است. اصلاً شرط اصلی کار

امکان دارد خیلیها بتوانند با سعی و تلاش و با تکیه بر توانایی‌هایی که دارند، ظاهراً برای کودک و نوجوان شعر بگویند. اما چون این پایبندی و تقید در کار آنها بروز کرده و خودش را نشان می‌دهد، شعر آنها شعر واقعی کودک و نوجوان نیست و اصلاً نمی‌توان نام شاعر کودک و نوجوان بر آنها گذاشت.

■ فکر می‌کنید چگونه می‌توان در

عین محدودیت، طبیعی حرف زد؟

□ سؤال بجایی بود. این بر می‌گردد به همان چیزی که گفتم در شعر به آن اصالت می‌دهم، یعنی حس، اینجا حس به داد آدم می‌رسد. اگر حسی واقعاً

شاعر باید حساسیت بیشتری داشته باشد، چرا که باید طوری کار کند که حاصلش نه بزرگسالانه باشد، نه کودکانه.

به نظر من این دغدغه دلیل اصلی عدم توجه کافی به شعر نوجوان بوده است. ممکن است ما در شعر کودک به جایی رسیده باشیم (حال اگر در عمل نه، لااقل در تئوری تفاهم زیادی هست) اما در شعر نوجوان جای صحبت بسیار است.

واقعاً مرز بین شعر نوجوان و شعر بزرگسال در کجا است؟ اینکه فکر کنیم شعر نوجوان نسخه ساده شده‌ای از شعر بزرگسال است و یا برعکس، صورت پیچیده تری از شعر کودک، درست نیست. کارهایی که تا به حال شده، بیشتر به یکی از این دو صورت بوده است. البته من هنوز نتوانسته‌ام معیارهای مشخص و قابل ذکری پیدا کنم، ولی فکر می‌کنم به یک نوع تعادل در این زمینه رسیده‌ام. تعادلی که بیش از آنکه بتوان در مورد آن حرف زد، باید در عمل به اثبات آن پرداخت.

به هر حال با اینکه اصلاً نمی‌خواهم تعریفی که از شعر نوجوان به دست می‌آورید «برزخ بین شعر کودک و بزرگسال» باشد، باید بگویم که ایجاد نوعی تعادل در اعمال محدودیتهای کار

کودک و نیز ایجاد تغییر محسوس و پویا از حالت کودکانه به سوی بزرگتر شدن، از عمده‌ترین خصایص شعر نوجوان است.

■ بد نیست در همین جا پرسیم که بین سرودن برای کودکان و نوجوانان از سوی، و بچه‌گانه سخن گفتن از سوی دیگر، چه تفاوتی هست؟ اگر بخواهیم دامنه این سؤال را وسیعتر کنیم، باید پرسیم آیا هر حرفی را که بچه‌ها بفهمند، می‌توان شعر کودک و نوجوان نامید؟

□ گاهی وقتها که ما می‌خواهیم از مصاحبت با کودکان لذت ببریم، در حرف زدن ادای آنها را درمی‌آوریم. در این حالت لب و لوجه مان را جمع می‌کنیم و حروف را طور دیگری ادا می‌کنیم و مثلاً قربان صدقه‌شان می‌رویم. این بچه‌گانه حرف زدن است، ادای بچه‌ها را درآوردن است. مسلماً چنین چیزی در شعر نمی‌تواند اصالت داشته باشد. بلکه همان‌طور که گفتیم، باید طبیعی حرف زد. یک کودک شاید دایره واژگانی محدودی داشته باشد، اما در حرف زدن کم نمی‌آورد. روان و طبیعی صحبت می‌کند. شعر کودک هم اگر طبیعی

بازی می‌کند، اما ضرورت حضور عناصر دیگر را نفی نمی‌کند. مثلاً خیال‌انگیز بودن، فصاحت، اندیشه و...

لازم است به کارهای مرحوم عباس یمنی شریف اشاره‌ای کنم. به زحمت می‌توان از میان آن همه آثار، چند تا «شعر» پیدا کرد. بقیه فقط یک‌سری بازیهای لفظی است. کارهای منظومی که کودک پسند است و چه بسا در بسیاری جاها معنی و مفهوم درستی هم ندارد. بنابراین باید حساب این کارها را از شعر کودک جدا دانست. البته من در ضرورت پرداختن به این قبیل بازیها حرفی ندارم. باید کسانی باشند که به این وسیله بچه‌ها را سرگرم کنند - و در عین حال به موزون کردن ذهن بچه‌ها کمک کرده باشند - اما اگر می‌خواهیم چیزی بسازیم به نام «شعر کودک»، وضع فرق می‌کند. مثلاً سقانه ما در بسیاری موارد از عبارت «شعر کودک»، فقط واژه دوم آن را در نظر می‌گیریم و پاک فراموش می‌کنیم که کارمان باید تحت عنوان «شعر» به مخاطب ارائه شود. هر چند که در شناخت واژه دوم نیز کمتر توفیقی حاصل شده است.

■ به نظر شما آیا این مسأله در شعر

باشد، گرفتار بیماری بچگانه بودن نمی‌شود. فکر می‌کنم اگر ما بتوانیم اول کودک شویم و بعد شعر بگوییم، موفق باشیم. اما اگر بخواهیم از همین بالا به بچه‌ها نگاه کنیم و با زبان خودشان حرف بزنیم، دچار همان بیماری می‌شویم.

در اینجا باید بلافاصله این را هم بگویم که گمان نکنید حق نداریم در شعر کودک حرفهای خودمان را بزنیم. اصلاً این‌طور نیست. شما حس کودک را بشناسید، توانایی‌های کار را کسب کنید، به نحوه اعمال محدودیتها هم واقف باشید، آن وقت می‌توانید حرفهای خودتان را در قالبی مناسب به مخاطبتان بگویید. حرفهایی که در حالت طبیعی، بچه‌ها نه حاضرند به آنها گوش بدهند و نه شاید اصلاً آنها را بفهمند.

اما در مورد سؤال دوم باید بگویم که مسلم است هر چیزی را که بچه‌ها بفهمند نمی‌توان شعر کودک نامید. شعر کودک به هر حال «شعر» که هست! شعر چه خصوصیت‌هایی دارد؟ مگر نه اینکه چیزی است متفاوت با کلام و سخن عادی؟ حالا در شعر کودک، قید کودکانه بودن هم اضافه شده است. درست است که در اینجا همین کودکانه بودن نقش اصلی را

کودک و نوجوان شرط است که بچه‌ها حتماً همه کلمات را بفهمند؟
□ شرط لازم است اما کافی نیست.

■ بیشتر توضیح بدهید.

□ ببینید، من خودم روی واژه‌ها وسواس زیادی دارم. من فکر می‌کنم چه در شعر کودک و چه در شعر نوجوان، کلمه‌هایی باید به کار رود که در حیطه کاربرد خود مخاطب است. مثلاً من هیچ‌گاه راضی نمی‌شوم در شعر نوجوان به جای «لبخند»، «تبتسم» را به کار ببرم. این کاربردها طبیعی نیست. همان‌طور که نوجوانها با هم کتابی حرف نمی‌زنند و در مکالمات روزمره از کلمه‌های غریبه با دنیای خودشان احتراز می‌جویند، این واژه‌ها باید از شعری که برای آنها می‌گوییم حذف شود.

درست است که حس اصالت بیشتری دارد و حال و هوای کودکانه یا نوجوانانه است که نقش اصلی را در موفق بودن یک اثر بازی می‌کند، اما لفظ نیز در شعر کودک و نوجوان جایگاه بسیار مهمی دارد. به هر حال کلمه‌ها مصالح بیرونی ساختمانی شعر و اولین نمودهای عینی برای ایجاد رابطه با مخاطب هستند. اگر این نمودهای عینی و مصالح

بیرونی، در نظر اول توی ذوق بزنند، نقطه‌های قوت، بی‌اثر خواهد ماند و شعر از حیز انتفاع ساقط خواهد شد.

امکان دارد که مخاطب بزرگسال از ظاهر نامأنوس و غیرساده یک شعر نترسد و به دنبال کشف نکته و «آن» شعر بگردد. اما بچه‌ها به محض برخورد با یک نمونه نامأنوس، سرخورده می‌شوند. هیچ‌وقت یادم نمی‌رود که در مدرسه ما، بچه‌ها وقتی که می‌خواستند ادای یک شاعر را در بیاورند، دستهای خود را به طرز عجیب و غریبی تکان می‌دادند و واژه‌های نامأنوس به کار می‌بردند. درحقیقت آنها تقصیری نداشتند. اگر شعری به زبان واقعی خود آنها باشد، این سوءتفاهم را از بین می‌برد.

و در عین حال همان‌طور که گفتم، تنها قابل فهم بودن کلمات نمی‌تواند کافی باشد. کما اینکه امروز شعرهای فراوانی تحت عنوان شعر کودک و نوجوان چاپ می‌شود که هیچ کلمه مشکلی در آنها نیست، ولی مسأله اینجاست که به راحتی نمی‌توان عنوان شعر کودک یا نوجوان به آنها داد. چون یا تصنی هستند و یا حال و هوای مخاطب را ندارند.

■ گاهی در شعرهایی که شما برای

این گونه فرازها کمتر دیده می‌شود. من فکر می‌کنم ما داریم خودمان را تکرار می‌کنیم. جداً باید تلنگری به یکسوختی و خمودگی شعرهای کودک امروز زده شود. من این جسارتها را برای شعر کودک و نوجوان نه تنها مفید، بلکه لازم می‌دانم.

اما اینکه تا چه حد باید به آنها میدان داد، از آن نکته‌های ظریف است. به نظر من نوعی مهارت در استفاده از این جسارتها لازم است که کمتر قابل‌وصف است. اصلاً در شعر کودک، خیلی از توانایی‌ها را باید تجربه کرد و به دست آورد و شاید نتوان توضیحی راجع به آنها داد. به هر حال آنچه که مسلم است این است که تا حدی باید جسارت کرد که به کودکانه و نوجوانانه بودن شعر لطمه نزنند. بعضی وقتها در شعر کودک آن قدر محدود نمی‌شویم که کلام، لوس به نظر می‌رسد. گاهی هم جسارت بزرگسالانه است.

■ آن‌طور که از شعرهای شما پیداست، اهمیت زیادی برای قافیه در شعر کودک و نوجوان قائلید. قافیه‌های شعر شما اغلب از تازگی برخوردارند و تأثیر موسیقایی آنها نیز

کودکان و نوجوانان سروده‌اید،

به چنین مواردی بر می‌خوریم:

دارا که مشق ما بود

در جبهه‌هاست امروز

ویا:

هیچ چیز تازه‌ای جز یک کلاغ

بر درخت کوچک آلوده نیست

در این موارد با زبان شاعری

روبرویم که در عین تلاش برای

نزدیکی به مخاطب کودک و

نوجوان، از خطر کردن و نوگویی و

نوآوری و کشفهای شعری و زیبایی

نیز پرهیز نمی‌کند. آیا اصولاً این

جسارتها را برای شعر کودک و

نوجوان، ضروری و مفید می‌دانید؟ و

اگر آری، تا چه حد باید به آنها

میدان داد؟

□ دیده‌اید گاهی وقتها بچه‌ها تکه‌هایی

می‌پرانند که بزرگترها ماتشان می‌برد.

اصلاً این خصوصیت در آنها چشمگیرتر از

بزرگسالان است. همان نمونه‌هایی که

همه پدرها و مادرها با لذت از آنها

حرف می‌زنند و جسارتهای بیبانی

کودکانشان را به رخ این و آن می‌کشند.

در شعر هم اگر بنای ما بر این باشد که

از مخاطب الهام بگیریم، باید جسارت

داشته باشیم. متأسفانه در شعرهای امروز،

به عناصر جدا از هم در ذهن کودک نظم و سامان می‌بخشد، حساسیت فوق‌العاده‌ای دارد. درست نقش مفاصل را در استخوانبندی یک اسکلت بازی می‌کند. معلوم است که هر چه این مفاصل مستحکمتر باشد، کل ساختار اسکلت از استحکام بیشتری برخوردار خواهد بود. به عکس، سستی قوافی و استفاده از قافیه‌های بی‌رمق و مخصوصاً کلیشه‌ای، به کل نظام شعر لطمه می‌زند و این معضل در شعر کودک صدچندان نمود پیدا می‌کند. من بارها گفته‌ام حتی المقدور نباید از قافیه‌هایی مثل «را» و «ما» استفاده کرد. باید از کلمه‌های جاندارتری استفاده کنیم. علاوه بر این باید به ردیف هم توجه خاصی داشت. بودن ردیف در کنار قافیه، تأثیر موسیقایی شعر را دوچندان می‌کند.

■ قالب معمول اکثر شعرهای کودک و نوجوان، چهارپاره بوده است. اما شما قالبهای متنوعی را استفاده کرده‌اید. چهارپاره، غزل، ترکیب‌بند، مثنوی، شعر نو...
به نظر شما دایره قالبهای شعر بزرگسال و شعر کودک و نوجوان در کجا بکدبگر را قطع می‌کنند؟

زیاد است. به عبارت دیگر قافیه‌های خنثی را حتی الامکان استفاده نمی‌کنید. بهتر است مثال بزنیم:
گر به‌ای بر روی دیوار حیاط
نقشه‌های تازه دارد می‌کشد
آن طرفتر توی سرما، جوجه‌ای
بی‌خبر خمیازه دارد می‌کشد
و با:

بچه‌های کار

بچه‌های درس

سخت و استوار

محکم و ترس

و نیز این مورد که از قافیه‌های

خاص شعر شماست:

ما را گلوله‌ای خورد

وقتی شعار می‌داد

هنگام مرگ خونش

بوی بهار می‌داد

بد نیست قدری هم از نقش

قافیه در شعر - و بخصوص شعر

کودک و نوجوان - صحبت کنید.

□ قبلاً راجع به اهمیت واژه در شعر

کودک و نوجوان صحبت کردم. قافیه هم

از همان مصالح اساسی ساختمان شعر

است. یک ایستار بسیار قوی. البته

اهمیت آن مقطعی ولی بسیار حساس

است. قافیه به عنوان نقطه اشتراکی که

قالب مناسبی برای بچه‌ها نیست. تنها باید از قالب نیمایی، آن هم در وزنهای ساده و روان استفاده کرد. عناصری از قبیل قافیه را نیز باید برای تقویت بنیه شعر در این قالبها مورد توجه خاص قرار داد.

حالا از بحث شعر نو و مثنوی بگذریم. در همین قالبهای رایجی که بیشتر از آنها استفاده می‌کنیم، می‌توان برای بچه‌ها تنوع ایجاد کرد. چند مصراع می‌تواند بند کوتاه و بلند کردن مصراعهای هر بند به موازات بندهای دیگر، از نمونه‌های این تنوع است. البته در این موارد نظام خاصی حکمفرماست که در هر بند تکرار می‌شود. این کارها هم برای مخاطب لذتبخش است و هم توانایی‌های او را زیاد می‌کند. کیانوش در این زمینه کارهای زیبایی دارد. او در همه زمینه‌ها آغازگر خوبی بوده است. از جمله در فرم و قالب.

■ عده‌ای عقیده دارند که در بسیاری از شعرهای کودک و نوجوان امروز مشکل بی‌حرفی و بی‌دردی، مسأله دامنگیری است. اما در شعرهای افشین علاء همیشه می‌توان دنبال حرفی گشت و انعکاس دردی

□ دلیلی ندارد که شعر کودک و نوجوان به قالب یا قالبهایی محدود شود. البته در مورد چهارپاره باید بگویم که استفاده رایج و همگانی از این قالب برای شعر کودک و نوجوان، ظاهراً می‌توانست نقطه ضعفی برای شاعران باشد، اما خوشبختانه این طور نشد. یعنی فکر می‌کنم واقعاً قالب خوبی برای شعر کودک و نوجوان باشد. حالا نمی‌دانم چرا، ولی می‌شود با توجه به برخی ویژگیهای این قالب، به رمز موفقیت آن در ارتباط با مخاطبین کودک و نوجوان پی برد.

اما این نمی‌تواند دلیلی برای عدم استفاده از سایر قالبها باشد. من یک بار شعر نیمایی نوجوانانه‌ای را در حضور بعضی از دوستان خواندم (شعر «قلکت را بشکن»). عده‌ای از این عزیزان بدون توجه به شعر، اعتراض کردند که تا زمانی که چهارپاره داریم نباید از علوم قالب دیگری - مخصوصاً شعر نو - استفاده کنیم. ببینید، اینجا چهارپاره باعث درجا زدن آدم می‌شود. من خودم همین شعر (قلکت را بشکن) را از بسیاری از چهارپاره‌هایم موفقتر می‌دانم. البته استفاده از قالب شعر نو برای کودکان و نوجوانان خیلی حساس است. ضمناً به نظر من شعر بدون وزن یا مثنوی،

را یافت. این تفاوت فضای شعر افشین علاء و برخی دیگر از شاعران شعر کودک و نوجوان چه علتی دارد؟

□ البته کم لطفی است که راجع به شعرهای کودک و نوجوان امروز این طور قضاوت کنیم. اما در مورد کارهای خودم باید بگویم که من تا حرفی برای بچه‌ها نداشته باشم، امکان ندارد لب به سخن باز کنم. توصیفهای صرف از طبیعت و پرداختن به مسایل فرمایشی و مناسبتی، و نیز استفاده از سوزدهای کلیشه‌ای و تکراری شاید تا یکی دو سال پیش بد نبود؛ اما حالا دیگر زور دارد که آدم آن فضاها را تکرار کند. باید چیزی به بچه‌ها داد. ما که نمی‌خواهیم سر مخاطب را یک جووری گرم کنیم. قبول کنیم که بچه‌ها ساده‌پسند هستند و هر چیز موزونی را که تحویلشان بدهیم، می‌گیرند و حفظ هم می‌کنند. ولی ما که نسبت به آنها (مخاطب ناآگاه) آگاه هستیم، وظیفه دیگری داریم. البته این را هم بگویم که شعرهای من فقط انعکاس درد نیست. من به ایجاد فضاها شاد و القای حس خوشبینی در بین بچه‌ها اعتقاد زیادی دارم، ولی به هر حال دوست دارم که شعر من بچه‌ها را به تفکر وادارد.

■ اگر بخواهید چشم اندازی از شعر کودک و نوجوان ایران از آغاز تا امروز ترسیم کنید، وضعیت کنونی شعر کودک و نوجوان را چگونه می‌بینید؟

□ فکر می‌کنم در خلال صحبتها جواب این سؤال را تا حدودی داده باشم. من آغاز شعر کودک را از محمود کیانوش می‌دانم. همه ما در راهی که او نشانمان داد قدم گذاشته‌ایم. لهجه شعرهای کیانوش زیاد کودکانه نیست اما فضای عجیبی دارد. لاقل برای یک آغازگر بسیار خوب است. کیانوش به شاعران پس از خود چند چیز داد: هم فرم، هم سوز، هم نحوه نگرش و هم حال و هوا. اینها البته به دست شاعران بعد از او دچار تغییر و تحول شد.

بعد از ۵۷، شعر کودک جان دوباره‌ای گرفت. اگر تا قبل از این تنها یکی دو چهره فعال در این زمینه کارهایی داشتند، پس از ۵۷ شاهد حضور لاقل ده نفر شاعر فعال در زمینه شعر کودک هستیم. کسانی که علی‌رغم همه مشکلات، این راه را برگزیده‌اند و متحمل سختی‌های آن شده‌اند. بنابراین همین توجهی که به امر ادبیات کودک و نوجوان شده، مایه خوشوقتی است، اما کافی

حرفهای خودشان را می‌زنند، اما خبری از نقد نیست. من گاهی دیده‌ام می‌شود که شاعران کودک از اینکه تعداد شعرهای کودک و نوجوان روز به روز دارد بیشتر می‌شود، احساس خوشحالی می‌کنند. ولی من اصلاً به این روند خوشبین نیستم. کافی است نگاهی به شعرهای مجموعه‌هایی که انتشار می‌دهیم ببندازیم تا ببینیم چند تا شعر خوب از میان دهها شعری که انتشار داده‌ایم، می‌شود جدا کرد. البته من نمی‌خواهم در این آشفته‌بازاری که مردم ما هیچ شناخت صحیحی از شعر واقعی کودک ندارند و با کارهای منظوم و مبتذل بازاری بچه‌هایشان را سرگرم می‌کنند، از کار شاعران خوب کودک و نوجوان ایراد بگیرم. چون واقعاً همینها هم غنیمت است. ولی به هر حال ما نباید ایده‌آل را در نظر بگیریم.

این را هم بگویم که شاعران کودک زیاد هم مقصر نیستند. چرا که در این مورد یک مشکل وجود دارد و آن عبارت است از اینکه ما هنوز معیارهای مشخص و مدونی برای کارمان نداریم. زیرا شعر کودک و نوجوان الآن دارد مرحله تکوین خودش را طی می‌کند. هنوز باید نشست و فکر کرد و به جاهای مشخصی رسید.

نیست. کمیت شعرها نباید ما را فریب دهد. مهم این است که به تکرار نیفتیم و هر بار چشم اندازهای تازه‌ای داشته باشیم.

■ ظاهراً در کنار شعر کودک و

نوجوان از مقوله‌ای به نام «نقد»

چندان خبری نیست. فکر می‌کنید

علت این مسأله چیست؟

□ گرچه من عاقل به کار بزرگترها قد

نمی‌دهد، ولی گویا این وضع کلاً در

ادبیات و شعر امروز به چشم می‌خورد. در

حوزه کار ما هم باید بگویم وضع به همین

مشوال است. البته فکر می‌کنم ضرورت

نقد در اینجا بیشتر احساس می‌شود. چون

در اینجا مخاطب، همان‌طور که گفتم

یک مخاطب ناآگاه است و مسلماً شمس

نقد و توانایی آن را ندارد. شاید همین امر

شاعران کودک را به آفت ساده‌پلندی

دچار کند. هر چند شاعر اهل کوشش هم

باشد، در هر حال در معرض این خطر

هست. پس باید یک فضای سالم نقد و

بررسی وجود داشته باشد که الآن

متأسفانه چنین فضایی را نداریم. تنها

چیزی که هست این است که می‌دانیم

امروز دو جریان متفاوت در زمینه ادبیات

کودک و نوجوان دارند فعالیت می‌کنند و

بنابراین در حالی که ما معیارهای مشخصی برای کار نداریم، این فضا — یعنی عدم حضور نقد، آن هم نقد فعال و صحیح — کمی طبیعی به نظر می‌رسد. ولی این دلیل نمی‌شود که به سادگی پسندی در شعر کودک دچار شویم.

■ این گفتگورا با این پرسش به پایان می‌بریم که آیا شما با مخاطبین بزرگسال قهرید؟ آیا اصلاً خیال ندارید با آنها صحبت کنید؟

□ دوست دارم صحبت کنم، ولی کمتر می‌توانم. من همیشه در جمع بزرگترها معذب هستم، مگر اینکه خیلی صمیمی باشیم. البته زیاد هم بچه نیستم ولی بیشتر از آنکه بزرگ شده باشم، کودک مانده‌ام. شاید ظاهرم را خوب حفظ می‌کنم، اما اگر کسی بتواند در من نفوذ

کند، با یک کودک روبرو می‌شود. ولی نه آن کودک زلال و صاف. به هر حال طبیعی است که با این ویژگی‌هایی که دارم و نیز با سابقه کار ممتد این چند سال اخیر، آن قدر با شعر کودک و نوجوان اخت شده باشم که کمتر فرصت بکنم با هم‌مقدهای خودم حرف بزنم. البته سعی کرده‌ام و جسته و گریخته کارهایی هم داشته‌ام، ولی اصلاً از آنها راضی نبوده‌ام. فعلاً ترجیح می‌دهم همین طور کودک بمانم. فکر می‌کنم پرداختن به شعر بزرگسال، به کار کودک و نوجوانم لطمه‌ای نمی‌زند. به خاطر همین اگر هم گاه گاهی چیزی مرا به خود مشغول کند که مجبور باشم شعر بزرگسال بگویم، خود به خود با زبان ساده‌ای لب به سخن باز می‌کنم. طوری که در درازمدت به لهجه کودکانه‌ام لطمه‌ای نخورد.

○